

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نظریه تفسیر متن

حجت الاسلام والمسلمین احمد واعظی



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
زمستان ۱۳۹۲

واعظی، احمد، ۱۳۴۱ -

نظریه تفسیر متن / احمد واعظی. - قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰.

هشت، ۴۴۷. - (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۱۸۷: علوم قرآنی؛ ۱۸)

ISBN: 978-600-5486-61-2

بها: ۶۸۰۰۰ ریال.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۴۰۵]-۴۱۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

نمایه.

۱. هرمنوتیک. ۲. تأویل. الف. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ب. عنوان.

۱۲۱/۶۸

BD ۲۴۱ / و ۲ ۱۳۹۰

۲۴۹۸۳۶۱

شماره کتابشناسی ملی



نظریه تفسیر متن

مؤلف: حجت الاسلام والمسلمین احمد واعظی

ناظر: دکتر محمدباقر سعیدی روشن

ویراستار: سعیدرضا علی عسکری

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (شماره انتشار: ۱۸۷؛ علوم قرآنی: ۱۸)

حروفچینی و صفحه‌آرایی: اداره چاپ و انتشارات پژوهشگاه

چاپ دوم: زمستان ۱۳۹۲ (چاپ اول: زمستان ۱۳۹۰)

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم - جعفری

قیمت: ۱۱۴۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵۳۲۱۱۱۱ (انتشارات ۳۲۱۱۱۳۰۰)، نمابر: ۳۲۸۰۳۰۹۰.

ص. پ. ۳۷۱۸۵۳۱۵۱ • تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، نیش کوی اُسکو، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰ و ۶۶۹۷۸۹۲۰

Website: www.rihu.ac.ir

Email: info@rihu.ac.ir

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی [به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی] در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی و فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع، شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است. پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک سو و اسلام به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ از این رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار ده‌ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد.

کتاب حاضر یکی از اساسی‌ترین محورهای فلسفه تفسیر با نگرش تطبیقی میان دیدگاه عالمان مسلمان و دانشمندان جدید غرب را بررسی و تحلیل می‌نماید. این اثر که به‌طور مکرر در مراکز معتبر علمی حوزه و دانشگاه در مقطع دکتری تدریس شده است می‌تواند به عنوان منبع درسی رشته‌های علوم قرآن و تفسیر، فلسفه و کلام و دیگر رشته‌های مرتبط و مأخذ علمی قابل استفاده برای دیگر پژوهشگران و علاقه‌مندان به این نوع مباحث واقع شود.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از محقق فرهیخته جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای احمد واعظی که با صبر و پشتکار و تلاش‌های خالصانه این طرح سنگین را به فرجام رساندند سپاسگزاری نماید و دوام توفیقات ایشان را از خدای منان مسئلت دارد.

فهرست مطالب

مقدمه	۱
فصل اول: نظریه تفسیر و مسائل آن	۵
پیش درآمد	۵
۱. نیازمندی تفسیر به هرمنوتیک	۷
۲. مراد از نظریه تفسیر	۱۴
۳. مسائل نظریه تفسیر	۲۴
۴. نقش دانش‌های زبانی در نظریه تفسیر	۲۹
۱. نظریه ادبی	۳۰
۲. فلسفه زبان	۳۳
۳. زبان‌شناسی	۴۰
۴. نشانه‌شناسی	۴۱
۵. هرمنوتیک	۴۵
۶. علم اصول فقه	۴۹
الف) توصیفات زبانی از سنخ استظهار لغوی	۵۰
ب) توصیفات زبانی غیر استظهاری	۵۱
ج) مباحث تحلیلی و تبیینی	۵۴
۷. علیه نظریه	۵۴
فصل دوم: هستی‌شناسی معنا	۵۹
پیش درآمد	۵۹
۱. لفظ، معنا، جهان خارج	۶۱
۲. وجوه و ساحت‌های معنا	۶۳

۶۹ چپستی معنا	۳
۷۱ ۱-۳. نظریهٔ مصداقی معنا	۳
۷۲ ۲-۳. نظریهٔ رفتاری معنا	۳
۷۴ ۳-۳. نظریهٔ کاربردی معنا	۳
۷۶ ۴-۳. نظریهٔ قضیه‌ای معنا	۳
۷۸ ۵-۳. نظریهٔ ایده‌ای معنا	۳
۸۱ ۶-۳. نظریهٔ مختار	۳
۸۷ ۴. انکار معنا	۴
۹۱ ۵. قصدی بودن معنا	۵
۹۳ ۱-۵. دیدگاه اریک هرش	۵
۹۹ ۲-۵. ارزیابی انتقادی دیدگاه هرش	۵
۱۰۶ ۳-۵. فلسفهٔ زبان و قصدی بودن معنا	۵
۱۱۰ ۴-۵. نشانه‌شناسی سوسور و انکار قصدی بودن معنا	۵
۱۱۶ ۵-۵. نظریهٔ مختار	۵
۱۲۴ ۶. تعیین معنایی متن	۶
۱۳۱ ۱-۶. انکار تعیین معنایی متن	۶
۱۳۹ ۷. تکثر طولی معنا	۷
۱۴۳ فصل سوم: معرفت‌شناسی معنا	۳
۱۴۳ پیش‌درآمد	۳
۱۴۵ بخش اول: بررسی نظریه‌های تفسیری معاصر	۳
۱۴۵ ۱. عینی‌گرایی در برابر ذهنی‌گرایی تفسیری	۳
۱۴۸ ۲. هرمنوتیک فلسفی و وجوه ذهنی‌گرایانهٔ آن	۳
۱۶۴ ۳. نقد و ارزیابی هرمنوتیک فلسفی	۳
۱۷۲ ۴. نوپراگماتیسم رورتی و فیش	۳
۱۸۱ ۵. نقد و ارزیابی نوپراگماتیسم	۳
۱۸۷ ۶. ساختارگرایی و تفسیر متن	۳
۱۹۱ ۱-۶. سهم سوسور در ساختارگرایی	۳
۱۹۳ ۲-۶. ساختارگرایی پیچیدهٔ رولان بارت	۳
۱۹۷ ۳-۶. نسبت ساختارگرایی با رویکردهای سوژکتیو	۳
۲۰۱ ۴-۶. نقد و ارزیابی ساختارگرایی تفسیری	۳
۲۰۴ ۷. شالوده‌شکنی و مقولهٔ فهم متن	۳
۲۰۵ ۱-۷. چپستی شالوده‌شکنی	۳

۲۰۹	۲-۷. مبانی شالوده‌شکنی
۲۰۹	۱. نفی ساختارگرایی
۲۱۰	۲. نفی متافیزیک حضور
۲۱۲	۳. تقدم نوشتار بر گفتار
۲۱۴	۴. مخالفت با «عقل-کلام‌محوری»
۲۱۶	۵. دفاع از «متنیت» (textuality)
۲۱۷	۳-۷. شالوده‌شکنی به مثابه نظریه تفسیری
۲۲۲	۴-۷. نقد و ارزیابی شالوده‌شکنی
۲۲۸	بخش دوم: تحلیل عوامل دخیل در فهم متن
۲۲۸	مقدمه
۲۳۰	۱. معنای متن و قصد مؤلف
۲۳۱	۱-۱. شواهد قصدگرایی تفسیری در میان عالمان مسلمان
۲۳۴	۲-۱. ادله مخالفان قصدگرایی تفسیری
۲۳۹	۳-۱. پاسخ به استدلال‌های ضد قصدگرایی
۲۴۷	۴-۱. دلایل توجیهی بر لزوم محوریت قصد مؤلف
۲۵۲	۲. نقش متن در فرآیند فهم
۲۵۳	۱-۲. تأثیر «قصد متن» در فرآیند تفسیر
۲۵۸	۲-۲. جایگاه متن در قصدگرایی تفسیری
۲۶۶	۳. زمینه متن
۲۷۰	۱-۳. دیدگاه اریک هرش
۲۷۵	۲-۳. بررسی دیدگاه هرش
۲۸۱	۳-۳. نقش زمینه تاریخی در فهم
۲۸۶	۴. نقش مفسر در فهم متن
۲۸۷	۱-۴. انحای مواجهه خواننده با متن
۳۰۴	۲-۴. تأثیر پیش‌دانسته‌های مفسر
۳۰۵	الف) پیش‌دانسته‌های ابزاری
۳۰۶	ب) پیش‌دانسته‌های لازم برای فهم عمیق‌تر و وسیع‌تر
۳۰۷	ج) پیش‌دانسته‌های لازم برای نقد، داوری و استنتاج
۳۰۷	د) پیش‌دانسته‌های منتهی به قرینه لُبی
۳۰۸	ه) پیش‌دانسته‌ها و تشخیص ناهنجاری معنایی
۳۰۸	و) پیش‌دانسته‌های راهبر به سوی زمینه تاریخی
۳۱۲	۳-۴. تأثیر علاقه‌ها و انتظارهای مفسر در فهم متن
۳۱۵	۴-۴. جایگاه عقل در فرآیند تفسیر

۳۲۳	فصل چهارم: اخلاقیات معنا و الزامات تفسیری متن وحیانی
۳۲۳	پیش درآمد
۳۲۵	۱. جایگاه اخلاقیات معنا در نظریه تفسیر
۳۲۹	۲. اخلاقیات عام تفسیر
۳۳۴	۳. اخلاقیات نظریه تفسیری مختار
۳۳۵	الف) لزوم تفکیک انحای تعاملات با متن
۳۳۵	ب) لزوم محوریت قصد مؤلف در کلیه تعاملات منتهی به انتساب معنا به متن
۳۳۶	ج) پرهیز از قرائت آزاد متن و پایبندی به تفسیر روش مند و مضبوط
۳۳۶	د) پرهیز از اختلاف در تفسیر و لزوم ضابطه مندی و مبناداری تفاوت در فهم
۳۴۰	ه) ممنوعیت اجتهاد در برابر نص
۳۴۱	و) لزوم ترجیح أظهر بر ظاهر
۳۴۱	ز) لزوم پیروی از قرائت معتبر
۳۴۹	ح) پرهیز از باطنی گرایی و اجتناب از غلبه دادن تفسیر رمزی و تمثیلی
۳۵۱	ط) نهی از اتباع متشابه و لزوم تمسک به محکمت
۳۵۳	۴. اقتضائات هرمنوتیکی متن وحیانی
۳۵۴	۱-۴. مبانی خداشناختی و تفسیر
۳۵۵	۱-۱-۴. حکمت الهی
۳۵۹	۲-۱-۴. عالم مطلق بودن خداوند
۳۶۲	۳-۱-۴. تکلم خدا با بشر
۳۷۸	۴-۱-۴. پیامدهای نزاع در زبانی بودن وحی
۳۸۴	۲-۴. مبانی قرآن شناختی و تفسیر
۳۸۵	۱-۲-۴. تقریر نصر حامد ابوزید از تاریخ مندی قرآن
۳۸۸	الف) ضرورت تفکیک «دلالت اصلی» از «معزی»
۳۸۹	ب) سیالیت دلالت متون و مخالفت با ثابت انگاری معنای نصوص
۳۹۰	ج) نبودن امکان تفسیر بی طرف متن
۳۹۲	د) چالش با اجتهاد مبتنی بر تفوق نص
۳۹۲	ه) فروکاستن بخشی از متون وحیانی به شواهد تاریخی غیر قابل بهره برداری
۳۹۴	۲-۲-۴. نقد و بررسی دیدگاه ابوزید
۴۰۵	منابع و مأخذ
۴۱۵	نمایه ها

مقدمه

تمدن و فرهنگ اسلامی به طور بارز و آشکاری «متن محور» است و تفسیر عالمان مسلمان از قرآن و روایات، شالوده اصلی معرفت دینی، منش و اخلاق اسلامی و شبکه روابط اجتماعی مسلمانان را سامان می دهد و شاخه های مختلف علوم اسلامی تحت تأثیر عمیق فهم و تفسیر متن وحیانی و منابع نقلی و روایی قرار دارد. از سوی دیگر، از دهه های نخست قرن بیستم میلادی به این سو، شاهد بروز و ظهور دیدگاه ها و نظریه هایی درباره زبان، فهم و تفسیر و سازوکار حصول فهم هستیم که در تقابل جدی با تقلی های مرسوم و مقبول در نزد عالمان مسلمان از این امور قرار می گیرند. تقابل و چالش مزبور، طبعاً تردیدها، پرسش ها و شبهاتی را درباره اعتبار و حقانیت این رویکرد تفسیری رایج و متداول در پی دارد و ضرورت تبویب و تنقیح نظریه ای جامع درباره مباحث بنیادین فهم و تفسیر متن را پیش روی عالمان مسلمان می نهد.

نگارنده در کتاب درآمدی بر هرمنوتیک، که قریب ده سال از نگارش و انتشار آن می گذرد، به پاره ای از این چالش ها و تقابل ها در ذیل نظریه های هرمنوتیکی نوظهور به ویژه هرمنوتیک فلسفی اشاره داشت و از زمان انتشار آن اثر هماره مترصد بود که در مکتوبی مستقل، به مسائل اصلی و چالش برانگیز حوزه فهم و تفسیر متن پرداخته و دیدگاه مختار و مقبول را در قالب نظریه جامع تفسیر متن عرضه نماید و ضمن نقد نظریه های تفسیری رقیب به مهم ترین پرسش ها و شبهات نوپدید در قلمرو تفسیر متن پاسخ دهد. به دلایلی از جمله اشتغال به تألیف سه کتاب در حوزه اندیشه سیاسی و مسئله عدالت، انجام این مهم به تأخیر افتاد.

مکتوب حاضر در کنار تأمین هدف یاد شده و پرداختن به اهم چالش‌های معاصر در حوزه تفسیر متن، بر آن است که با نگاه دانش‌محور افق و فضای جدیدی در قلمرو تأملات تفسیری بگشاید، به گونه‌ای که در کنار مقولاتی نظیر روش‌های تفسیری، اصول و قواعد تفسیر، مناهج تفسیری، عرصه‌ای دیگر تحت عنوان «نظریه تفسیری» محل توجه محققان حوزه تفسیر متن قرار گیرد. این عرصه نوین بر این مبنا استوار است که عمل تفسیر و مواجهه معنایی با متن ضرورتاً بر اتخاذ یک نظریه تفسیری استوار است ولو ابعاد این نظریه تفسیر مورد التفات آگاهانه و تفصیلی مفسر نباشد. به سخن دیگر، هر مفسری منطقاً مکلف است دیدگاه‌های خویش در باب مهم‌ترین محورهای مسائل «نظریه تفسیر» را منقح و مدون نماید. مسائل و مباحث حوزه «نظریه تفسیر» را می‌توان در صورت‌ها و قالب‌های مختلفی دسته‌بندی کرد. نگارنده در این اثر، مسائل و پرسش‌های اساسی «نظریه تفسیر» را در سه محور و بخش اصلی طبقه‌بندی کرده است بدین شرح: «هستی‌شناسی معنا»، «معرفت‌شناسی معنا» و «اخلاقیات معنا و تفسیر». مبنای این تقسیم‌بندی سه‌گانه آن است که مسائل و پرسش‌های محوری و بنیادین امر فهم و تفسیر متن یا راجع به چیستی معنا و تعیین و عدم تعیین آن و دیگر مباحث فلسفی مربوط به معنا، صرف نظر از نحوه فهم ما نسبت به معناست که «هستی‌شناسی معنا» را رقم می‌زند، یا آنکه راجع به سازوکار فهم و معرفت ما نسبت به معنای متن و بررسی عوامل دخیل در حصول فهم است که آنها را تحت عنوان «معرفت‌شناسی معنا» طبقه‌بندی می‌کنیم، «اخلاقیات معنا» به آن دسته از مباحثی اشاره دارد که الزامات و باید و نبایدهای حوزه تفسیر را می‌کاود. پرسش محوری در بخش اخلاقیات معنا آن است که آیا ضوابط و معیارها و الزاماتی متوجه مفسر است به گونه‌ای که قرائت استاندارد و ضابطه‌مندی از متن را بر عهده مفسران قرار دهد؟

با توجه به تقسیم‌بندی سه‌گانه یاد شده، کتاب حاضر در چهار فصل صورت‌بندی شده است: در فصل نخست به تبیین و توضیح مراد از «نظریه تفسیر متن» پرداخته، به مهم‌ترین مسائل آن اشاره شده و نسبت آن با دیگر مصطلحات حوزه تفسیر نظیر روش تفسیری، مبانی تفسیر، مناهج تفسیری بررسی می‌شود. همچنین در این فصل به سهم شاخه‌های مختلف دانش‌های زبانی در شکل‌دهی «نظریه تفسیری» می‌شود.

در فصل دوم ضمن بررسی انتقادی نظریه‌های مختلف درباره چیستی معنا و بیان نظریه مختار، از اموری نظیر تعیین و عدم تعیین معنا، معانی طولی و عرضی و نیز قصدی بودن معنا

بحث خواهد شد. در فصل سوم که حجیم‌ترین فصل کتاب است نظریه‌های مختلف دربارهٔ سازوکار حصول فهم و عوامل دخیل در آن به بحث گذاشته می‌شود. برای سهولت امر، چهار عامل اصلی یعنی: مؤلف، خواننده، متن و زمینه (context)، مورد بررسی قرار گرفته و سهم هر یک در امر تفسیر متن بررسی می‌شود. اهمیت این فصل از آن روست که بسیاری از نظریه‌های تفسیری رادیکال و افراطی معاصر بر محوریت نقش مفسر در فرآیند فهم متن شکل گرفته و با نادیده گرفتن دیگر عوامل به‌ویژه قصد مؤلف در چالش مستقیم با نظریه تفسیری مقبول عالمان مسلمان قرار می‌گیرند.

گرچه «مسئله محوری»، هم اصلی نگارنده در این اثر بوده و تلاش بر آن بوده است که با طرح هر مسئله و پرسش مهم، آرا و انظار موجود در آن مسئله به بحث و نقد گذاشته شود و در نهایت امر، نظر مقبول و مختار تبیین و مدلل شود، اما بخش نخست فصل سوم (معرفت‌شناسی معنا) براساس «نظریه محوری» رقم خورده است. چنین به نظر می‌رسید که اثر حاضر بدون بررسی انتقادی چهار نظریه تفسیری مطرح و صاحب نام، یعنی «هرمنوتیک فلسفی»، «ساختارگرایی»، «نوپراگماتیسم» و «شالوده‌شکنی» به کمال نمی‌رسد؛ هرچند برخی دیدگاه‌های این رویکردهای تفسیری چهارگانه ذیل مباحث و مسائل پراکنده فصل‌های کتاب، به مناسبت، طرح شده است، اما مصلحت آن بود که کلیت دعاوی این نظریه‌های تفسیری یکجا مورد تبیین و تحلیل انتقادی قرار گیرد تا به ضمیمه کتاب درآمدی بر هرمنوتیک که یکسره «نظریه محور» است، مجموعه‌ای از غالب نظریه‌های تفسیری معاصر، اعم از هرمنوتیکی و غیر هرمنوتیکی در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

فصل چهارم معطوف به بررسی «اخلاقیات معنا و تفسیر» است. مراد از «اخلاقیات» آن دسته از الزامات و باید و نبایدهایی است که مفسر را در فرآیند فهم متن احاطه کرده و او را به رعایت و تعهد و التزام به آنها دعوت می‌کنند. پذیرش وجود اخلاقیات برای معنا و تفسیر، در واقع، التزام به این نکته است که فرآیند فهم متن امری ضابطه‌مند و معیارپذیر است و میان «بدخوانی» متن و قرائت استاندارد و ضابطه‌مند آن، تمایزی آشکار وجود دارد.

لازم است از مسئولان و همکاران پژوهشگاه حوزه و دانشگاه که مقدمات انتشار این اثر را فراهم آوردند تقدیر و تشکر کنم به‌ویژه از جناب حجة الاسلام دکتر سعیدی روشن که با همدلی و پی‌گیری‌های دلسوزانه خویش مشوق نگارنده بود و با دقت و نکته‌سنجی‌های خویش بر غنای مکتوب حاضر افزود.

خدای تبارک و تعالی را بر توفیق اتمام این اثر سپاس می‌گزارم و از درگاه ربوبیش تمناً دارم که به جود و کرمش، استقامت فکر و رأی صائب و کلام و سخن صواب را روزی اهل خرد و علم قرار داده، حق طلبی، عدالت‌خواهی و معرفت توأم با عبودیت و معنویت را نصیب اهل دانش بگرداند. امید آنکه این اثر ناچیز مددکار پویندگان راه علم و معرفت باشد.

الحمد لله

احمد واعظی

حوزه علمیه قم

۱۳۸۹/۱۲/۲۰

فصل اول

نظریه تفسیر و مسائل آن

پیش‌درآمد

در روزگار معاصر سمت و سوی مطالعات تفسیری و تفکر درباره مقوله متن و تفسیر آن، با گذشته تفاوت‌های جدی پیدا کرده است. شواهد متعددی این چرخش و دگرگونی را در ساحت‌های مختلفی می‌توان نشان داد. در گذشته مشغله اصلی تفسیر و تأملات تفسیری، معطوف به بیرون کشیدن معنا از متن و جستجو برای یافتن قواعد و روش‌های تسهیل و بهینه‌سازی این امر بود. همت آن بود که روش‌شناسی مناسب فهم متن، تنقیح و تبویب شود و قواعد و اصول کارآمد در راه رسیدن به معنای صحیح متن و پرهیز از سوءفهم در اختیار نهاده شوند. گذشته از عمل تفسیر و اعمال مهارت در راه بیرون کشیدن معنا از متن و نیز تنقیح روش‌شناسی تفسیری امر دیگری محور تأملات تفسیری نبود و مطالعات تفسیری در مقایسه تطبیقی میان تفسیرهای گوناگون یک متن، تنها به غرض جستجوی تفسیر صواب و نقض و طرد فهم‌های نادرست و ناصواب انجام می‌پذیرفت.

اتفاقاتی که از قرن گذشته میلادی در حوزه فهم و تفسیر متن به وقوع پیوست، افق‌های کاملاً جدیدی به سوی تأملات تفسیری گشود. نظریه‌پردازان ادبی به جای تمرکز بر اصول و روش‌های حاکم بر تفسیر و ارزیابی جنبه زیباشناختی متن، به توصیف و تبیین مفسران و شناخت شرایط و موقعیت مفسر معطوف شدند. پرسش از اینکه «معنای این متن چیست؟» جای خود را به پرسش از ماهیت فهم و شرایط وجودی حصول آن و سازوکار وصول به معنای متن داد. همچنان که در حوزه مطالعات تفسیری، تأمل در تفسیرهای مختلف یک متن، به هدف رسیدن به تفسیر صواب و طرد تفاسیر ناصواب، جای خود را به مطالعه تاریخی شرایط تحقق آن تفسیرها داد. پارادایم حاکم بر این قسم مطالعات تفسیری،

زمینه‌گرایی تفسیری است؛ یعنی آنچه مهم است زمینه (context) حاکم بر خوانندگان و مفسران متن است. هدف آن است که نشان داده شود هر مفسر با توجه به نیازها و پرسش‌ها و زمینه فرهنگی و اجتماعی خاص خود به سراغ متن رفته است و تفسیری خاص ارائه کرده است. از این رو، این رویکرد مطالعاتی به دنبال نشان دادن سیر تحولات تاریخی تفسیر یک متن بر محور تحول و تطور زمینه حاکم بر مفسران آن متن است.

مجموعه این نگرش‌ها و زاویه‌های جدید در مطالعات تفسیری و مباحث نوین مربوط به مقوله فهم متن، این باور را تقویت می‌کند که امر تفسیر متن در کنار روش‌شناسی و تنقیح اصول و قواعد روش، نیازمند پرداختن به مباحث و پرسش‌هایی است که از سنخ روش‌شناسی نبوده و خصلتی فلسفی و معرفت‌شناختی دارد و مباحث روشی و توصیه‌ها و راهبردهای مورد نیاز در امر تفسیر به‌طور منطقی با این قسم مباحث و تأملات، مربوط و درگیر است. من این قبیل مباحث تفسیری را که سرشتی روش‌شناختی ندارند، «نظریه تفسیر» می‌نامم و برآنم که هر تفسیری ناچار بر نظریه تفسیری خاصی مبتنی است و هیچ مفسری چاره‌ای جز تنقیح نظریه تفسیری در کنار روش‌شناسی تفسیری خود ندارد.

در این فصل تلاش می‌شود که مراد از «نظریه تفسیر» و نسبت آن با مقولاتی نظیر هرمنوتیک، روش‌های تفسیری، مبانی تفسیری و نظایر آن روشن شود و سرّ ابتنای هر تفسیر بر «نظریه تفسیر» بررسی گردد؛ همچنان که اصل اهمیت و ضرورت نظریه تفسیری در برابر نگرش‌هایی که بی‌حاصلی و استغناء از نظریه تفسیری را ترویج می‌کنند به بحث گذارده خواهد شد. سهم علوم زبانی و مطالعات مختلفی که امروزه در قالب رشته‌هایی نظیر فلسفه زبان، سمیوتیک، سمانتیک و نقد ادبی رواج دارد، در شکل‌دهی نظریه تفسیری بخش پایانی این فصل خواهد بود. این فصل ضمن ایضاح ماهیت نظریه تفسیری، خواننده را با اهم مسائل و تقسیم‌بندی کلان مباحث آن آشنا خواهد کرد. در عبارات این فصل و سایر فصل‌ها، نگارنده گاه واژه «نظریه تفسیر» (theory of interpretation) و گاه «نظریه تفسیری» (interpretation theory) به کار می‌برد و این دو به یک چیز اشاره دارند و اصطلاحی مترادف‌اند، گرچه ممکن است دیگران این دو را مترادف ندانند، یا حتی در معنایی مغایر با معنای مورد نظر نگارنده به کار برند.

۱. نیازمندی تفسیر به هرمنوتیک

تفسیر به عنوان فرآیند کاوش معنا و عمل پرده‌برداری از معنای متن، مبتنی و متوقف بر هرمنوتیک نیز هست. وجوه و ابعاد ابتدای تفسیر بر هرمنوتیک، بستگی به آن دارد که چه وجوه و سطوحی برای هرمنوتیک تصویر نماییم. مشهورترین و شناخته شده‌ترین وجه هرمنوتیک در سیمای یک علم و شاخه دانش (hermeneutics as a science) یا (discipline hermeneutics) جلوه‌گر می‌شود. هرمنوتیک در قامت یک علم، اصول و قواعد روشی، جهت وصول به معنای متن و پرهیز از بدفهمی را در اختیار می‌نهد. مواد این قوانین و اصول تفسیری، از علوم مرتبط به این جنبه از هرمنوتیک نظیر زبان‌شناسی (linguistics) و نقد ادبی (literary criticism) نیز بهره‌مند است.

از سوی دیگر، فرآیند فهم متن و عملیات کشف معنا نیازمند مهارتی است که فرد مفسر را هم بر تصور قواعد و اصول لازم و هم تطبیق مناسب آنها بر متن قادر سازد. بنابراین، هرمنوتیک به عنوان یک هنر و مهارت (hermeneutics as an art) که برآمده از تجربه کردن متممادی در میدان عمل تفسیر است، پیش‌نیاز یک تفسیر و فهم متقن از متون است. صرف یادگیری و اطلاع از قواعد و اصول (جنبه اول هرمنوتیک)، بدون برخورداری از مهارت و هنر تفسیر (جنبه دوم هرمنوتیک) عمل فهم و تفسیر متن را به سرانجام نمی‌رساند.^۱

هرمنوتیک سطح و جنبه سومی دارد که اساساً برخورداری از هویتی فلسفی است و از سنخ روش‌شناسی و یا مهارت و هنر تفسیر نیست. هرمنوتیک در سیمای کاوشی فلسفی، خود فهم را موضوع تأمل فلسفی قرار می‌دهد و از ماهیت فهم و شرایط وجودی حصول آن (سازوکار حصول فهم و عوامل دخیل در آن) بحث می‌کند. هرمنوتیک به مثابه فلسفه (hermeneutics as a philosophy) یا «هرمنوتیک فلسفی» چهره غالب هرمنوتیک در قرن

1. Osborne *The Hermeneutical Spiral*, pp.5-6.

البته آزیورن سومین و مهم‌ترین جنبه هرمنوتیک را متبلور در تفسیر متون مقدس می‌داند؛ زیرا زمانی که به تفسیر متون مقدس می‌پردازیم و از هرمنوتیک در فهم این متون مدد گرفته می‌شود، هرمنوتیک، عملی است. معنوی که (spiritual act) می‌شود؛ چراکه متکی به هدایت روح‌القدس (Holy Spirit) و ی گلابه می‌کند بسیاری از این جنبه هرمنوتیک غافل‌اند و متون مقدس را همچون متنی ادبی می‌نگرند و جنبه مقدس این در متون را تنها به عنوان یک ژانر (genre) در نظر می‌گیرند. در حالی که در فهم این متون باید به خدا تکیه کنیم راهنمای خود را صرف اصول و قواعد انسانی و عقلایی محاوره قرار ندهیم. آزیورن از نوعی دکترین اشراق (illumination) در مواجهه معنایی با متون مقدس دفاع می‌کند.

بیستم است و دو فیلسوف معروف آلمانی، مارتین هایدگر و هانس گادامر، سهم وافری در گشودن این فضا در حوزه هرمنوتیک دارند.

بی تردید دو سطح نخست هرمنوتیک تأثیر عملی در فرآیند تفسیر متن دارد، اما در نگاه اول به نظر می‌رسد که فلسفه هرمنوتیکی یا هرمنوتیک فلسفی دارای تطبیق‌های عملی نبوده و فاقد ثمرات عملی عینی در فرآیند تفسیر و فهم متن است. گادامر در کتاب حقیقت و روش، با صراحت اعلام می‌کند که هدف وی در تحلیل هرمنوتیکی خویش صرفاً فلسفی است. آنچه در فهم و تفسیر انجام می‌دهیم، یا باید انجام دهیم، ربطی به کار او ندارد، بلکه آنچه ورای خواست و اراده مفسر و فهم‌کننده برای او اتفاق می‌افتد، موضوع تحلیل هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی گادامر است. از این رو روش‌های علوم انسانی (که شامل روش فهم متن نیز می‌شود) دغدغه او نیست. عدم پیوند هرمنوتیک فلسفی با روش فهم و در نتیجه فقدان ثمره عملی در فرآیند فهم و تفسیر، هرمنوتیک فلسفی را بیهوده و لغو نمی‌کند، بلکه از نظر گادامر این معنا تنها موجب آن است که هرمنوتیک فلسفی یک «نظریه تفسیری عام» (general theory of interpretation) نباشد.^۱

در اینجا به نظر می‌رسد ما با چند پرسش و ابهام روبه‌رو هستیم؛ نخست آنکه، مراد از «نظریه تفسیر» چیست؟ دوم اینکه، آیا نظریه تفسیری در پیوند واقعی و منطقی با تحلیل فلسفی از ماهیت فهم و تفسیر (هرمنوتیک فلسفی) شکل می‌گیرد یا آنکه منفک و مستقل از آن است؟ پرسش سوم آنکه، اگر هرمنوتیک فلسفی صرفاً دغدغه‌ای فلسفی است و از دل آن نظریه تفسیری خاص نمی‌روید و هیچ ثمره عملی در فرآیند فهم در پی ندارد، پرداختن به آن اساساً چه ضرورتی دارد و آیا تلاشی بی‌ثمر نیست؟ و سرانجام اینکه، آیا می‌توان تلقی و تصویری از «نظریه تفسیری» به دست داد که افزون بر احتمال به وجوه عملی و راهبردها و توصیه‌های تفسیری، دارای وجوه فلسفی و تأملات نظری در باب هستی‌شناسی فهم و معرفت‌شناسی نحوه وصول به معنا باشد؟

واینز هایمر بر آن است که تحلیل ماهیت تفسیر و بررسی فلسفی آنچه مشترک میان اشکال مختلف فهم و تفسیر است، که دغدغه‌ای فلسفی است، کاملاً متفاوت با ارائه نظریه تفسیری است، زیرا تئوری تفسیری لزوماً باید مشتمل بر «اصول تنظیم‌گر»

1. Gadamer, *Truth and Method*, pp. XXVIII, XXXI.

(regulative principles) باشد. این اصول تنظیم‌گر موجب آن است که نظریه تفسیری، حاکم بر فرآیند تفسیر و هدایتگر آن باشد. وی تأکید می‌کند که هرمنوتیک فلسفی گادامر فاقد غایات و نتایج عملی است؛ از این رو، هر کوششی برای ترتیب آثار عملی برای رویکرد فلسفی او ناشی از سوءفهم اندیشه گادامر است. از نگاه واینز هایمر، تأمل فلسفی درباره فهم و تفسیر کاملاً مستقل و منفک از نظریه‌پردازی تفسیری است و کار هرمنوتیک فلسفی جایی شروع می‌شود که نظریه تفسیری یا نظریه هرمنوتیکی (hermeneutical theory) خاتمه یافته است.^۱

پیش از قضاوت درباره درستی یا نادرستی ادعای واینز هایمر، درباره استقلال و بیگانگی هرمنوتیک فلسفی از نظریه تفسیری، ذکر این نکته لازم است که جنبه و سطح سوم هرمنوتیک، یعنی تأمل فلسفی درباره فهم و تفسیر را نباید با یک رویکرد و نگرش خاص فلسفی درآمیخت. اندیشه فلسفی و هرمنوتیکی هایدگر و گادامر، به عنوان «هرمنوتیک فلسفی» شناخته و معروف شده است، اما این نامگذاری و اصطلاح خاص مانع آن نیست که تأملات هرمنوتیکی و فلسفی دیگری وجود داشته باشد. هرمنوتیک فلسفی و تأمل فلسفی درباره فهم و تفسیر در اشکال و صورت‌های متنوعی می‌تواند تبلور و صورت‌بندی شود که رهاورد فلسفی هایدگر و گادامر (هرمنوتیک فلسفی به اصطلاح خاص) تنها یکی از گونه‌ها و صورت‌های ممکن آن است. ریچارد پالمر در تبیین هرمنوتیک فلسفی، میدان وسیعی برای آن قائل است که گونه آلمانی آنکه در افکار هایدگر و گادامر متجلی است، تنها یکی از اشکال و صورت‌های آن است. وی بر آن است که هرمنوتیک فلسفی، تأمل خود را معطوف به پدیده فهم و تفسیر در تمامی ابعاد آن کرده است و در نتیجه به مقولاتی نظیر محدودیت‌ها و پیش‌فرض‌های گونه‌های مختلف تفسیر، جایگاه و نقش ایدئولوژی در تفسیر و فهم، تمایز تبیین و فهم، نقد روش (critique of methodology) و مانند آن می‌پردازد. از نظر او، هرمنوتیک فلسفی در دهه‌های اخیر در دو گونه و قالب اصلی عرضه شده است؛ گونه نخست آن در حوزه فلسفه علم و فلسفه علوم اجتماعی تبلور یافته، که شامل همه تحلیل‌های فلسفی‌ای می‌شود که با مباحثی نظیر فهم (understanding) و تبیین (explanation)، زبان معمولی و مانند آن سروکار دارند. گونه دوم آنکه از سوی متفکرانی نظیر گادامر، پل ریکور و ژاک دریدا نمایندگی می‌شود، بر مقولاتی نظیر شرایط حاکم

1. Weinsheimer *Philosophical Hermeneutics and Literary Theory*, pp.27-28.

بر تفسیر متن در سایه نفی دانش عینی (objective) و اعتقاد به سنت پدیدارشناختی متمرکز می‌شود.^۱

بنابراین در نسبت‌سنجی میان هرمنوتیک فلسفی و نظریه تفسیری و امور مربوط به عملیات فهم متن، اولاً نباید هرمنوتیک فلسفی را به سنت آلمانی فلسفه هرمنوتیک، یعنی هرمنوتیک فلسفی هایدگر و گادامر فروکاست و ثانیاً باید توجه کرد که ادعای بی‌ارتباطی و استقلال محض هرمنوتیک فلسفی از مقوله اشتغال به تفسیر متن، ناصواب است. برای نمونه، برای هرمنوتیک فلسفی گادامر که بیش از همه اصرار بر مرزبندی میان تحلیل فلسفی و هستی‌شناختی فهم از مقوله روش‌شناسی و هرمنوتیک عصر روشنگری دارد - شواهد متعددی می‌توان یافت که تحلیل فلسفی خاص او از ماهیت فهم و شرایط وجودی حصول آن، دست‌مایه توصیه‌ها یا نقدهای روش‌شناختی قرار گرفته است و به وجهی، فلسفه هرمنوتیکی و سطح سوم هرمنوتیک پشتوانه دفاع از نظریه تفسیری خاص یا نقدهای روش‌شناختی به دیگر نظریه‌های تفسیری شده است.

نمونه‌هایی از رهاورد هرمنوتیک فلسفی گادامر عبارت است از: محدودیت تاریخی هر فهم، مشروط بودن فهم به موقعیت هرمنوتیکی مفسر، نامحدود بودن تفسیرهای ممکن از هر اثر (امکان فهم‌های متفاوت و نامحدود در عین حال که به معنای خوب بودن یکسان همه آن تفسیرها نیست)، خطا بودن فهم قضیه‌ای از حقیقت (حقیقت به معنای آشکارشدگی

1. Palmer, "Hermeneutics", published in *Contemporary Philosophy*, vol.2, pp.462-463.

ذکر این نکته خالی از فایده نیست که از نظر پالمر در هرمنوتیک سه مقوله متمایز وجود دارد که ذیل هر یک ریزمقولاتی است: الف) هرمنوتیک ناحیه‌ای (regional) که جنبه روش‌شناختی و ارائه قواعد و اصول دارد و سنت‌های تفسیری گوناگون در امور تفسیرپذیر، نظیر تفسیر خواب، متون حقوقی، متون ادبی، کتاب‌های مقدس و مانند آن را شامل می‌شود؛ ب) هرمنوتیک عمومی (general) که مانند قبلی جنبه متدیک و ارائه قواعد عام و روش کلی و عمومی تفسیر حاکم بر هرگونه متن را ارائه می‌دهد. این روش تفسیری عام، طبعاً بر یک فلسفه فهم سازگار با آن مبتنی شده است. هرمنوتیک ناحیه‌ای از زمان باستان وجود داشته است (مثلاً مباحث مربوط به قواعد در تفسیری تمثیلی و رمزی یا آغاز "allegorical" برابر قواعد تفسیر لفظی) اما هرمنوتیک عام از عصر روشنگری آغاز می‌شود؛ ج) مقوله سوم هرمنوتیک از نظر پالمر، همان هرمنوتیک فلسفی است که در متن توضیح آن آمد (ر.ک: همان، ص ۴۶۱ و ۴۶۲).

هرمنوتیک را از زوایای دیگر نیز تقسیم‌بندی کرده‌اند. برای نمونه، ژوزف بلخر، هرمنوتیک معاصر را به سه رشته متمایز تقسیم می‌کند. الف) نظریه هرمنوتیکی؛ ب) هرمنوتیک فلسفی؛ ج) هرمنوتیک نقدی (critical hermeneutics).

(Bleicher, *Contemporary Hermeneutics*, p.1).

است، نه مطابقت قضیه با واقع)، خطا بودن امکان درک قصد و نیت مؤلف در عین پذیرش اینکه متن بر ساخته قصد مؤلف است.

فهم، خصلتی دیالوگی دارد و محصول فرآیند پرسش و پاسخ میان مفسر و اثر است.^۱ روشن است که این گونه نتایج حاصل هستی شناسی و معرفت شناسی فهم و تفسیر است که علی الاصول کاری فلسفی است و مستقیماً به روش شناسی و ارائه نظریه تفسیری ربطی ندارد، اما ادعای نگارنده آن است که برخی از این مطالب فلسفی پیامدهای روش شناختی داشته و در ارائه راهبرد تفسیری مؤثر است. برای مثال، گادامر محور قرار دادن فهم خواننده اولیه و اصیل (original)، یا معیار قرار دادن معنای مقصود مؤلف را یک معیار هرمنوتیکی-تاریخی خام و ناپخته می داند که نمی تواند افق معنایی متن را محدود کند.^۲ بدین ترتیب، همه روش ها و نظریه های تفسیری را که بر محوریت قصد مؤلف یا فهم مخاطب اولیه شکل گرفته است، نفی و طرد می کند. با این داور، گادامر از مرز توصیف و تحلیل ماهیت فهم فراتر رفته و روش ها و رویکردهای تفسیری موجود را به خام و پخته تقسیم می کند. همچنان که به رغم تأکیدات مکرر خود مبنی بر اینکه به دنبال روش شناسی عام علوم انسانی نیست و توصیه های روشی را هدف تحلیل های هرمنوتیکی خود قرار نداده است، در مواردی اقدام به توصیه می کند. برای نمونه، ضمن تأکید بر اینکه هیچ فهم و شناختی عاری و رها از پیشداوری ها (prejudices) نیست، تأکید و توصیه می کند که اراده معرفتی ما باید معطوف به رهایی و گریز از بندگی پیشداوری ها باشد؛^۳ چرا که به اعتقاد وی پیشداوری های غیر مولد می تواند مخّل و رهن فرآیند فهم باشد. پیشداوری های نادرست و غیر مولد موجب سوء فهم می شوند.^۴

گادامر دستاورد خود در تحلیل ماهیت فهم را دست مایه داور راجع به دیگر رویکردهای تفسیری و نظریه های تفسیر متن قرار می دهد. برای مثال، استدلال او در طرد و انکار رویکرد تفسیری عصر روشنگری و هرمنوتیک رمانتیک که به دنبال بازسازی دنیای ذهنی صاحب اثر بود، برخاسته از تاریخ مندی انسان و تاریخ مندی فهم و وابسته بودن فهم به موقعیت هرمنوتیکی مفسر است. وی تصریح می کند با وجود تاریخ مندی انسان و فهم و

۱. برای توضیح بیشتر درباره محتوا و رهاورد هرمنوتیک فلسفی هانس گادامر، ر.ک: واعظی، درآمدی بر هرمنوتیک، فصل چهارم.

2. Gadamer, *Truth and Method*, p.395.

3. Ibid., p.490.

4. Ibid., pp.298-299.

اینکه هر فهمی لاجرم متأثر از دنیای ذهنی مفسر و فهم‌کننده است، بازتولید و بازسازی فهم و دنیای ذهنی گذشتگان مقدور و ممکن نیست و هر رویکرد تفسیری که هدف تفسیر را بازسازی دنیای صاحب اثر می‌داند، دعوتی مهمل و بی‌معنا صورت داده است.^۱

نمونه‌های یاد شده، به خوبی نشان می‌دهد که نمی‌توان مرز قاطعی میان دغدغه‌های فلسفی حوزه هرمنوتیک و دغدغه‌های روشی و راهبردی و توصیه‌ای آن برقرار کرد و پرداختن به پرسش‌های فلسفی مربوط به فهم و تفسیر از دیگر جوانب و زوایای امر تفسیر مستقل نیست و در حوزه رویکرد و نظریه تفسیری بازتاب دارد. هرمنوتیک فلسفی گرچه در اهداف اصلی خویش در جستجوی پرداختن به اصول تنظیم‌گر مقوله تفسیر و ارائه راهبرد تفسیری نیست، اما بسته به اینکه این ساحت از هرمنوتیک به چه پاسخ و نتایجی در تأملات فلسفی می‌رسد، توصیه‌ها و راهبردهای ویژه‌ای را در پی خواهد داشت و چنین نیست که هر تحلیلی فلسفی از ماهیت فهم و تفسیر و وجوه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن با هر نظریه رویکردی در قرائت و تفسیر متن همخوان و هم‌نوا باشد. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که فرآیند تفسیر علاوه بر ابتدا داشتن بر سطح و وجه اول و دوم هرمنوتیک، به جنبه سوم و فلسفی آن نیز مبتنی است و هرمنوتیک فلسفی نیز به وجهی در عمل تفسیر متن اثرگذار است؛ گرچه این اثرگذاری، هدف مستقیم و بی‌واسطه پرسش‌ها و پاسخ‌های فلسفی این سطح از سطوح سه‌گانه هرمنوتیک نیست.

تاکنون نشان دادیم که هرمنوتیک در تمامی سه سطح مهارت و هنر، علم و تنقیح قواعد و اصول تفسیری و فلسفه و تأمل نظری در ماهیت فهم و سازوکار وصول به معنا و تفسیر، سهیم و دخیل در عملیات تفسیر متن است؛ گرچه در برخی جنبه‌ها این پیوند و دخالت و ابتدا پنهان‌تر و با واسطه است. با توجه به اینکه محور کتاب حاضر «نظریه اسلامی تفسیر متن» است، پرسش آن است که واژه «نظریه تفسیری» دقیقاً به چه چیزی اشاره دارد؟ آیا معنا و تلقی وسیع آن را اراده کرده است که شامل سطح دوم و سوم آن می‌شود و در نتیجه هم مشتمل بر تأملات فلسفی و هم کوشش‌های روش‌شناختی در عرصه تفسیر است؟

در بند آینده به تبیین دقیق مراد خویش از نظریه تفسیر خواهم پرداخت، ولی پیش از آن ذکر این نکته لازم است که در مجموعه مباحث مربوط به مقوله فهم و تفسیر که در

1. Ibid., p.167.

هرمنوتیک و دیگر شاخه‌های قریب به آن، نظیر سمیوتیک^۱ و نظریه ادبی با ترکیب‌ها و واژگانی متنوع و بعضاً هم معنا مواجه هستیم. «نظریه هرمنوتیکی» (Hermeneutic theory)، «نظریه قرائت» (theory of reading)، «فراتفسیر»^۲ (meta interpretation)، «نظریه تفسیر»

۱. مطالعه و دانش مربوط به نشانه‌ها (signs) اعم از نشانه‌های زبانی و غیرزبانی را «نشانه‌شناسی» یا نظریه نشانه‌ها (theory of signs) می‌نامند که فردیناند سوسور، واژه "semiology" را برای این دانش پیشنهاد کرد که با اقبال اروپاییان به ویژه فرانسوی‌ها مواجه شد و در دیگر مناطق، واژه "semiotics" به تبع لاک (Locke) مرسوم و متداول شد.

در ارتباط با نشانه‌های زبانی سه ناحیه از نشانه‌شناسی و سمیوتیک از هم تفکیک و متمایز می‌شود: الف) پراگماتیک (pragmatics) که عبارت از مطالعه طریقی است که مردم، حیوانات یا ماشین (رایانه مثلاً) نشانه‌های زبانی را مورد استفاده قرار می‌دهند؛

ب) سمانتیک (semantics) که عبارت از مطالعه ارتباطات و روابط میان نشانه‌ها و معانی آنها صرف نظر از استعمال و کاربرد آنهاست؛

ج) "syntax" که به مطالعه روابط میان خود نشانه‌های زبانی صرف نظر از استعمال و معنای آنها می‌پردازد. سمیوتیک معاصر، مرهون کارهای علمی دو فرد است یکی سوسور سوئیسی و دیگری چارلز پیرس آمریکایی که رهاورد فکری آنان در دهه‌های بعد از سوی متخصصین رشته‌های مختلف و نامتجانس نظیر آنتروپولوژی، جامعه‌شناسی، مطالعات ادبی، هنرهای تجسمی مورد توجه و بهره‌برداری و تعمیق قرار گرفت. موضوع تحقیق سمیوتیک هر چیزی می‌تواند باشد (معماری، مُد، متن ادبی، یک اسطوره (myth)، یک فیلم یا یک تابلوی نقاشی)، به شرط آنکه حاوی یک سیستم نشانه‌ای باشد که برحسب گُدهای فرهنگی، قراردادهای یا فرآیند دلالت سازمان‌دهی شده باشد. برای توضیح بیشتر به دو منبع ذیل مراجعه کنید:

Audi, *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, p.915; *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory*, pp.183-189.

۲. فراتفسیر که از آن به «فرانقد» (meta-criticism) نیز تعبیر می‌شود به بررسی نظریه‌ها و رویکردهای مختلف درباره متن و تفسیر آن می‌پردازد به سخن دیگر، «فراتفسیر» با نگاهی بیرونی و درجه دوم به مهم‌ترین پرسش‌های مطرح درباره ماهیت تفسیر، مؤلف و نقش او در تفسیر، خواننده متن، و ارتباط آنها با متن می‌پردازد. مطالعات موجود در «فراتفسیر» را به دو سطح خُرد (micro) و کلان (macro) تقسیم می‌کنند. در سطح خُرد فراتفسیر متمرکز بر مباحث مربوط به تفسیر متن می‌شود و به‌طور مجزا بر محور مباحث کلیدی عناوینی نظیر متن، مؤلف، خواننده، زمینه (context)، مخاطب اولیه به تحقیق و بررسی پرداخته می‌شود. مباحث فراتفسیر در سطح کلان وسیع‌تر و گسترده‌تر از مباحث تئوریک مربوط به تفسیر متن است و در میدان وسیع علوم انسانی (نه خصوص تفسیر متن) به عنوان دانشی تفسیری به مطالعه می‌پردازد. برخی مباحث کلان فراتفسیر جنبه روش‌شناختی دارد، مانند اینکه آیا علوم انسانی به لحاظ روش تابع همان روش معهود در علوم طبیعی و اجتماعی است یا آنکه روش متمایز دیگری دارد؟ آیا اساساً بر علوم انسانی که شامل حقوق، فلسفه، ادبیات، مذهب و تاریخ می‌شود روش عامی حاکم است یا هر حوزه آن روش‌شناسی خاص خود را دارد؟

برخی دیگر از مباحث کلان فراتفسیر مربوط به «فهم خود فهم» (understanding) است آیا فهم عینی مقدور است؟ و آیا فهم‌ها شخصی و متأثر از باورها و جهت‌گیری‌های فهم‌کننده است؟ از جمله پرسش‌های موجود در این زاویه فراتفسیر است. در سطح کلان فراتفسیر از این پرسش کلی و مهم نیز بحث می‌شود که آیا یک

(theory of interpretation)، «نظریه متن» (theory of text)، «نظریه تفسیر متن» (theory of text interpretation)، «مکتب تفسیری» و «روش تفسیر» فضای بحث را مبهم کرده و ضرورت تبیین دقیق مراد از «نظریه تفسیر» در کتاب حاضر را دو چندان می‌کند. به نظر می‌رسد که تبیین دقیق مراد نگارنده از «نظریه تفسیر» در دو فضای فکری باید صورت پذیرد؛ نخست در فضای تفکر تفسیری جهان اسلام که با اصطلاحات شناخته شده‌ای نظیر «مکتب تفسیری»، «مبانی تفسیر»، «روش تفسیری» و «اصول و قواعد تفسیر» درآمیخته است. باید نسبت میان «نظریه تفسیر» با این مفاهیم روشن شود. آیا نظریه تفسیری مورد نظر، یکی از این ترکیب‌هاست یا امری متمایز با آنها در عین اشتغال بر برخی از عناصر آنهاست؟

همچنان که در فضای مصطلحات مرسوم غربی که در بالا به آنها اشاره کردم باید روشن شود که «نظریه تفسیری» مدنظر ما دقیقاً چه نسبتی با این مضامین برقرار می‌کند. آیا عبارت دیگری از یکی از آنهاست یا صورت ترکیبی برخی از آنهاست یا هویت متمایزی دارد؟

۲. مراد از نظریه تفسیر

پیش از تبیین اینکه مراد من از «نظریه تفسیری» (interpretation theory) یا «نظریه تفسیر» (theory of interpretation) دقیقاً چیست، شاید بهتر آن باشد که نخست مشخص کنم که نظریه تفسیر چه چیزهایی نیست یا دست‌کم چه چیزهایی نمی‌توانند دقیقاً همه ابعاد و محتوای «نظریه تفسیری» مورد نظر را پوشش دهند.

نکته اول آنکه نظریه تفسیری به‌طور مستقیم عهده‌دار تعیین و تبیین روش و «منهج تفسیری» خاص نیست. برخی منهج تفسیری را چنین تعریف می‌کنند: «شیوه تفسیری خاص که مفسر براساس افکار و عقاید و تخصص علمی یا مکتب تفسیری خود در تفسیر آیات قرآن به کار می‌گیرد».^۱

نظریه تفسیری عام و کلی وجود دارد که بر همه محصولات فرهنگی بشر اعم از متن و آثار هنری قابل تطبیق باشد؟

برای توضیح بیشتر به منبع ذیل مراجعه کنید:

Encyclopedia of Contemporary Literary Theory, pp.102-110.

۱. بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۱۸.

نزد آیت الله سبحانی نیز منهج تفسیری هر مفسر عبارت است از تبیین روش وی در تفسیر قرآن و مجموعه ابزار و وسایلی که وی از آنها برای کشف پرده از آیه یا آیات قرآنی بدان متوسل می شود. برای مثال، تعیین اینکه آیا وی در تفسیر قرآن به خود آیات قرآنی تکیه دارد، یا بر سنت، یا بر هر دو منبع کتاب و سنت؟ و تعیین اینکه آنچه برای گشودن گره های آیات به کار می گیرد، مشتمل بر چه اموری است؟^۱

در این کتاب با هدف بررسی ابعاد نظریه اسلامی تفسیر متن، به دنبال فهرست کردن گونه های روش ها و مناهج تفسیری و برشمردن قوت ها و ضعف های هر یک نیستیم، همچنان که بر آن نیستیم که اصول و قواعد دخیل در رازگشایی متن یا دخیل در پرهیز از سوء فهم را برشماریم، دغدغه ای که مشغله جدی هرمنوتیک دوران روشنگری (قرن هجدهم میلادی به طور خاص) را تشکیل می داد.

نظریه تفسیر مورد نظر ما همچنین «رویکرد و اتجاه تفسیری»^۲ به معنایی که معمولاً از این واژه اراده می شود، نیز نیست. هدی جاسم ابوطبره، اتجاه تفسیری را چنین تعریف می کند:

مشخصات و ویژگی هایی است که تفسیرهای قرآن کریم را به تبع گرایش ها و تمایلات پیشین مفسر، که آثار آن در تفسیرش هم منعکس می شود و جهت گیری معینی به او می دهد، از یکدیگر متمایز می سازد.^۳

از نظر آیت الله سبحانی، اتجاهات تفسیری همان اهتمام های تفسیری است. بدین ترتیب مراد از اتجاهات تفسیری مباحثی است که مفسر در تفسیر خود بدان اهتمام می ورزد، با هر منهج و طریقه و روشی که در تفسیر دارد. برای مثال، گاهی بازگشودن مواد الفاظ از نظر لغوی و اعراب و بنای الفاظ، محل اهتمام اوست و گاه مفسری به جهت های بلاغی در قرآن توجه خاص می کند و گاه مفسری بررسی آیات الاحکام و وجوه فقهی قرآن را مورد توجه قرار می دهد و گاه توجهش به جهت های تاریخی و بررسی داستان های قرآن جلب می شود و گاه به جانب اخلاقی قرآن عطف نظر می کند و گاه بازگشودن معارف قرآن در باب مبدأ و

۱. سبحانی، الایمان و الکفر فی کتاب الله و السنة، ص ۱۸۸.

۲. اتجاه در لغت به معنای سمت و جهت، میل و روی آوردن به سوی چیزی است.

۳. جاسم ابوطبره، المنهج الاثری فی تفسیر القرآن الکریم، ص ۲ و ۳.

معاد وجهه همت اوست و گاه رویکرد تفسیری مفسر به گونه ای است که به همه جوانب و جهت گیری های پیش گفته در حدّ توان خود می پردازد.^۱

بدین ترتیب با عناوینی نظیر «اتجاه کلامی»، «اتجاه ادبی»، «اتجاه اشعری»، «اتجاه معتزلی»، «اتجاه اجتماعی»، «اتجاه تاریخی» و مانند آن در دسته بندی رهاورد تفسیری مفسران روبه رو هستیم، همان طور که اشاره شد «نظریه تفسیر» در اصطلاحی که ما اراده کرده ایم، به تعیین، تبیین و موجه ساختن اتجاه تفسیری خاص نمی پردازد و بنا ندارد که با خرده گیری و نقدشماری، از اتجاهات تفسیری از رویکرد و روش خاصی در تفسیر حمایت کند.

نسبت میان «نظریه تفسیر» و «مبنای تفسیر» نکته مهم دیگری است که به روشن شدن فضای بحث ما کمک مؤثری می کند.

از ظاهر عبارات برخی استادان چنین استفاده می شود که مبنای تفسیری همان روش تفسیری است. استاد عمید زنجانی اغلب این دو را با واو عطف به کار می برد و از ترکیب هایی نظیر «مبنا و روش تفسیر مأثور»، «مبنا و روش تفسیر رمزی»، «مبنا و روش تفسیر قرآن به قرآن»، «مبنا و روش تفسیر اشاری» و مانند آن به تناوب استفاده می کند. وی در تعریف مبنا و روش تفسیری چنین می نگارد:

مبنا و روش تفسیری عبارت از مستند یا مستندات است که مفسر براساس آن کلامی را که خودش ساخته و پرداخته است، به عنوان تفسیر کلام خدا و معنی و مقصود آیات الهی قلمداد می کند و تنها راه دستیابی کامل به مقاصد قرآن را منحصرأ همان مستند یا مستندات می شمارد.^۲

بنابراین، مبنا و مستند تفسیر روایی، روایات مأثور است و مبنا و مستند تفسیر قرآن به قرآن، خود آیات قرآنی است که در تفسیر هر آیه مورد استناد قرار می گیرد و مبنا و مستند تفسیر رمزی، کشف معانی باطنی و توجه قلبی و رمزگشایی از کنایات و اشارات و رموز قرآنی است.

براساس این تعریف، هر مبنای تفسیری به دو قاعده یا قضیه منتهی می شود؛ نخست آنکه قرآن را باید به استناد مبنای مورد نظر تفسیر نمود و دوم آنکه، هر نوع روش و مبنایی

۱. سبحانی، الایمان و الکفر فی کتاب الله والسنة، ص ۱۸۸.

۲. عمید زنجانی، مبانی و روش های تفسیر قرآن، ص ۲۱۵.

غیر از مبنای مورد نظر صلاحیت تمسک را فاقد است. البته لازم است برای هر مبنا و روش تفسیری «دلایل توجیهی» اقامه کرد که این «دلایل توجیهی» غیر از مبنای تفسیر است و نباید میان مستند و مبنای تفسیر با دلایل توجیهی لزوم تمسک به آن مبنا و روش تفسیری خلط کرد. برای مثال دلایل توجیهی «مبنا و روش تفسیر روایی» از نظر ایشان امور چهارگانه ذیل است:

۱. نهی شدید پیامبر(ص) از تفسیر به رأی، بنابراین، تفسیر و اجتهاد شخصی ممنوع است؛
۲. در صورتی که تفسیر مستند به روایت نباشد، معتمد بر ظن و گمان فردی است و هرگونه نسبت دادن به خدا که از روی علم و یقین نباشد محکوم است؛
۳. این آیه سوره نحل «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۱ به صراحت مسئولیت تبیین قرآن را بر عهده پیامبر(ص) می‌داند؛
۴. عقل از تفسیر قرآن ناتوان است.^۲

این تلقی بسیار محدود و خاص از مبنای تفسیر، با آنچه ما از نظریه تفسیر در نظر داریم بسیار فاصله دارد؛ زیرا اشاره به روش تفسیری دارد و در حقیقت آنچه را که مایه تمایز و جوهر افتراق هر روش تفسیری از دیگر روش‌هاست هدف قرار داده است و ما پیش از این خاطر نشان کردیم که نظریه تفسیر از آن جهت که نظریه تفسیر است به‌طور مستقیم دفاع و تأکید بر روش تفسیری خاصی را و جهت همت قرار نمی‌دهد. افزون بر اینکه نظریه تفسیری مشتمل بر مباحث مهمی در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی معنا و تفسیر است که تلقی ایشان از مبنای تفسیر آنها را شامل نمی‌شود.

تلقی متفاوتی از مبانی تفسیر، آن را به شرح ذیل تعریف می‌کند: «مبانی تفسیر عهده‌دار نظریات کلانی است که اصول و قواعد تفسیر از آن برمی‌خیزد و در چارچوب آن شکل می‌گیرد... اصول و قواعد تفسیر تعیین‌کننده ضوابط و مراحل روش صحیح تفسیر است».^۳ نقطه قوت این تعریف آن است که اولاً میان مبانی تفسیر و آنچه مربوط به روش‌شناسی تفسیر و تبیین مراحل و قواعد تفسیر است، تمایز قائل می‌شود و ثانیاً به لحاظ رتبه، مبانی

۱. نحل، ۴۴.

۲. عمید زنجانی، مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، ص ۲۲۱-۲۲۹.

۳. بابایی، مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۴.

تفسیری را مقدم بر اصول و قواعد تفسیری می‌نشانند و آن را پایه و مبنای ترسیم اصول و قواعد قرار می‌دهد، اما ضعف این تعریف در آن است که جنس و درون‌مایه مبانی تفسیر را مشخص نمی‌کند و به ابهام باقی می‌گذارد. این ابهام، این قابلیت را به این تعریف می‌دهد که بتواند با هر تحلیلی از نظریه تفسیر سازگار باشد؛ زیرا عملاً هیچ اظهارنظری راجع به درون‌مایه و ماهیت مبانی تفسیر در پی ندارد.

واژه مبانی، عرصه گسترده‌ای از مضامین را دربر می‌گیرد و شامل گونه‌های متفاوتی از مبانی می‌شود. از طرف دیگر، اصول و قواعد و روش صحیح تفسیر، که طبق این تعریف محصول مبانی تفسیر است، دست‌کم دو احتمال و تعبیر را برمی‌تابد. احتمال دارد مراد اصول و قواعد عام تفسیر و روش صحیح تفسیر هرگونه متنی (ادبی، تاریخی، فلسفی، مقدس و وحیانی، علمی و...) باشد و نیز احتمال دارد که از روش صحیح و اصول و قواعد حاکم بر تفسیر متن خاص، مثلاً متن وحیانی و قرآن کریم، سخن به میان آوریم که در صورت دوم، مراد از مبانی تفسیر، باورها و پیش‌فرض‌های خاصی خواهد بود که بر متن دیگر و غیر وحیانی صدق نمی‌کند و طبعاً اقتضای خاصی در نحوه تفسیر و اصول و قواعد فهم صحیح آن متون را در پی ندارد.

برای نمونه سعیدی روشن معتقد است که چیزی به نام هرمنوتیک فهم قرآن وجود دارد که مبتنی بر مبانی خاصی است و عناصر این مبانی را باورهای پایه و قطعی دانشمندان مسلمان در قبال قرآن می‌داند. وی می‌نویسد:

به منظور دستیابی به هرمنوتیک فهم قرآن، توجه به مبانی و پیش‌فرض‌های مرتبط با قرآن اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا مبانی یا باورهای پایه و زیرساخت‌های اعتقادی تأثیر بسزایی در شیوه فهم، اصول و قواعد فهم و معیارها و منطق فهم یک متن دارد.^۱

وی این مبانی را به مبانی هستی‌شناختی توحیدی، معرفت‌شناختی جامع‌نگر و رئالیستی، انسان‌شناختی الهی، حکمت ربوبی و وحی‌شناختی، متن‌شناختی قرآنی، زبان‌شناختی و واقعیت‌گو و هنجارپذیر تقسیم می‌کند و در پایان می‌گوید:

آنچه به ایجاز تقریر گردید اشاراتی گذرا بر مبانی عقلی، نقلی، عقلایی، تاریخی متعددی بود که همه از باورهای پایه و قطعی اندیشمندان مسلمان در ارتباط با قرآن است. پذیرش این مبانی زمینه‌ساز و جهت‌بخش یک هرمنوتیک ویژه در تعامل با قرآن و

۱. سعیدی روشن، تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن، ص ۳۹۰.

روش‌گذارِ طریقی خاص در فهم آن و ترسیم‌کننده معیار و منطقی مشخص در تفسیر آن است که تفاوت‌های چشم‌گیری با سایر رهیافت‌های هرمنوتیکی خواهد داشت.^۱

نگارنده در عین هم‌داستانی با این نظر که متون وحیانی اقتضائات هرمنوتیکی و تفسیری ویژه‌ای دارند، بر آن است که «نظریه تفسیر»، به‌خصوص بررسی مبانی و باورهای بین و یا مبین و مدللِ مربوط به قرآن و متن وحیانی و معصوم منحصر نمی‌شود؛ زیرا «نظریه تفسیر» دارای ابعاد و وجوه متعددی است. برخی سطوح و جنبه‌های نظریه جامع تفسیری خصلتی عام دارد و به متن خاصی (مثلاً قرآن) منحصر و محدود نمی‌شود و برخی از عناصر آن اساساً از سنخ نظریه متن (theory of text) است و دست آخر اینکه «نظریه تفسیر» مشتمل بر بحث از اهداف تفسیر و راهبردهای کلان قرائت متن نیز هست.

سطح عام نظریه تفسیر که اختصاص به متن خاصی ندارد، به تنقیح برخی مبانی و مباحث کلان و عام می‌پردازد که سرشتی فلسفی داشته و مستقیماً به مقوله روش تفسیر یا توصیه‌های مربوطه نمی‌پردازد. بررسی و تحلیل ماهیت فهم و تفسیر، مباحث مربوط به «معنا» نظیر اینکه معنا چیست و معنا کجاست؟ آیا معنا قیام و جودی به مؤلف دارد یا به متن؟ بررسی نقش مفسر و خواننده در فرآیند تحصیل معنا و مباحثی دیگر از این دست شالوده اصلی سطح عام نظریه تفسیر را فراهم می‌آورند. روشن است که این دغدغه‌ها و پرسش‌ها از خصوصیات متن خاص برنخاسته است، چه در مقام تفسیر قرآن و حدیث باشیم، یا درصدد تفسیر یک شعر یا متن ادبی و چه تفسیر متون تاریخی و فلسفی را در نظر داشته باشیم، این پرسش‌ها و دغدغه‌های بنیادین و فلسفی خود را نشان می‌دهند و پاسخ طلب می‌کنند.

یک نظریه جامع تفسیری لزوماً مشتمل بر یک «نظریه متن» (theory of text) یا «نظریه متنیّت» (theory of textuality) است. «نظریه متن» به این پرسش پاسخ می‌دهد که «متن چیست؟» پرسش از چیستی متن نیز خود یک سطح عام و یک سطح خاص دارد؛ بخش عام آن به بررسی پرسش‌های عام مربوط و متن (به‌طور کلی) فارغ از ویژگی‌های خاص هر سنخ متن می‌پردازد، اما سطح خاص نظریه متن، به بررسی ویژگی‌های نوع خاصی از متن اهتمام می‌ورزد. برای نمونه، مباحث مربوط به متن وحیانی (قرآن) و پیش‌فرض‌ها و مبانی

هستی‌شناختی و کلامی که آن را احاطه کرده است، محتوای «نظریه متن قرآنی» را شکل می‌دهد، نظریه متن به‌ویژه در سطح خاص آن بخش مهم و قابل توجه از هر نظریه تفسیری است و گاه نقشی تعیین‌کننده در رویکرد تفسیری ایفا می‌کند. پیروان تفسیر رمزی و باطنی از قرآن را اگر با مشرب تفسیری متکلم ظاهری، یا اشعری، یا معتزلی مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که بخشی از تفاوت نظریات تفسیری آنان به تفاوت تلقی از متون مقدس بازمی‌گردد. کسی که متن قرآنی را رازآلود و کنایه‌آمیز و استعاری و دارای بطون نمی‌داند، چگونه می‌تواند نظریه‌ای تفسیری بر مبنای لزوم رمزگشایی و دسترسی به بطون معانی آن پی‌ریزی کند.

بخش سوم یک نظریه جامع تفسیری، مشتمل بر توصیه‌ها و الزامات راهبردی کلان در حوزه تفسیر و مواجهه معنایی با متن است. قید کلان در اینجا به منظور مرزبندی میان «نظریه قرائت» (theory of reading) و اصول و قواعد تفسیری در کاربرد آن است. نظریه قرائت خطوط کلی و جهت‌گیری کلان حاکم بر تفسیر را رقم می‌زند، بی‌آنکه ورودی در جزئیات و تفصیل قواعد و اصول روشی تفسیر داشته باشد. تأکید بر لزوم پی‌جویی معنای مقصود و مراد جدی مؤلف به وسیله نظریه تفسیری متداول میان فقها و اصولیان ما، یا اصرار هرمنوتیک ژمانتیک شلاپرماخر و دیلتای، مبنی بر لزوم بازسازی و بازتولید (reproduction) دنیای ذهنی صاحب اثر از سوی مفسر در کنار توصیه هرمنوتیک فلسفی گادامر یا رویکرد ساختارگرایانه رولان بارت مبنی بر لزوم و انهادن مؤلف و نیت او در فرآیند تفسیر متن، مثال روشنی از این بخش از نظریه تفسیری است. این قبیل توصیه‌ها و الزامات، بی‌آنکه از جنس قاعده تفسیری (به منظور رفع ابهام از متن یا پرهیز از سوءفهم) باشند، جهت‌گیری کلان را مشخص می‌کنند و چگونه خواندن متن (نظریه قرائت) را سامان می‌دهند. از همین تفکیک آشکار می‌شود که مباحث «عام و خاص» و «مطلق و مقید» و تعارضات دلالتی عبارات و نصوص، که همگی از سنخ قواعد و اصول مددکار فهم متن هستند، بیگانه با مبحث و بخش سوم نظریه تفسیری هستند؛ زیرا از سنخ راهبردها و الزامات کلان جهت‌بخش به رویکرد تفسیری نیستند.

سه بخش و مورد یاد شده، وجه ایجابی «نظریه تفسیر» را معین می‌کند. هر نظریه تفسیری به ناچار دارای وجه سلبی نیز هست که در واقع مشتمل بر ارزیابی انتقادی دیگر نظریه‌های تفسیر مطرح و رقیب است. در این ارزیابی انتقادی، میزان اعتبار و ارزش دیگر نظریه‌های متن یا نظریه‌های قرائت به‌طور عام یا در رابطه با انطباق آنها بر متنی خاص (مثلاً

متن شعری یا متن مقدس و وحیانی) مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد و بدین ترتیب به وجهی، نظریه تفسیری مختار و مقبول موجه و مستدل می‌شود.

با توجه به آنچه گذشت «نظریه تفسیر» - به آن معنا که مورد نظر نگارنده است - را می‌توان چنین تعریف کرد:

مجموعه‌ای از دیدگاه‌های فراهم آمده از پاسخ به پرسش‌های بنیادین مربوط به ماهیت فهم متن، حقیقت معنا و سازوکار وصول به آن، سهم و نقش عواملی نظیری مؤلف، مفسر، زمینه تاریخی در شکل‌گیری معنا و فهم آن به ضمیمه الزامات و راهبردهای کلان در باب نحوه قرائت متن محتوای نظریه تفسیر را تشکیل می‌دهد. هر نظریه تفسیر جامع لزوماً مشتمل بر نظریه‌ای درباره متن نیز هست.

در اینجا تذکر چند نکته سودمند است:

نکته اول: بی‌تردید نزد بسیاری از افراد «نظریه تفسیر» همان هرمنوتیک روش شناختی است^۱ و مباحث فلسفی مربوط به ماهیت فهم و معنا و تحلیل شرایط وجودی حصول فهم و عوامل دخیل در آن (یعنی وجوه فلسفی هرمنوتیک) خارج از قلمرو نظریه تفسیر قلمداد می‌شود. اما در این کتاب من واژه «نظریه تفسیر» را در این تلقی محدود به کار نمی‌برم و آن را در تنقیح اصول و قواعد تفسیری و نیز خصوص توصیه‌ها، الزامات و راهبردهای تفسیری محصور نمی‌کنم.

نکته دوم: «فرا تفسیر»، (meta interpretation) نمی‌تواند جایگزین «نظریه تفسیر» مورد نظر ما باشد؛ گرچه بسیار به آن نزدیک است. مشکل اصلی آن است که فراتفسیر در سطح کلان (macro) به مباحثی می‌پردازد که فراتر از تفسیر متن است و مطلق علوم انسانی و هر جا که پای فهم و تفسیر (تجربه هرمنوتیکی) در میان است را پوشش می‌دهد. برای مثال، در سطح کلان فراتفسیر از این نکته بحث می‌شود که آیا روش رایج در علوم طبیعی، قابل انطباق در علوم انسانی هست؟ یا مثلاً بحث می‌شود که آیا می‌توان برای همه محصولات فرهنگی بشر و همه صورت‌های فهم تفسیری، یک نظریه تفسیری عام و کلی ارائه کرد؟ روشن است که این‌گونه دغدغه‌ها ربطی به خصوص مقوله تفسیر متن ندارد، حال آنکه نظریه تفسیری

۱. برای نمونه به دو منبع ذیل رجوع کنید:

Thisolton, *New Horizons in Hermeneutics*, p.48; Weinsheimer, *Philosophical Hermeneutics and Liteay Theory*, p.27.

مورد بحث ما، متمرکز بر حوزه فهم متن است. به سخن دیگر، نظریه تفسیر مورد توجه ما فقط «فرا تفسیر» در سطح خرد (micro) تناسب برقرار می‌کند، گرچه دقیقاً معادل آن نیست. نکته سوم: ممکن است تصور شود که به جای «نظریه تفسیر»، مناسب است از واژه «هرمنوتیک» یا «نظریه هرمنوتیکی» استفاده شود، با این فرض که هرمنوتیک در معنای گسترده و وسیع آن (نه خصوص سطح دوم یا سوم هرمنوتیک) مد نظر باشد؛ بدین ترتیب، به جای «نظریه اسلامی تفسیر» گفته شود: «هرمنوتیک اسلامی» یا «هرمنوتیک عالمان مسلمان». این پیشنهاد به چند دلیل قابل قبول نیست؛ دلیل نخست آنکه هرمنوتیک به معنای وسیع آن، هرچه را که به نوعی فعالیت هرمنوتیکی باشد، دربر می‌گیرد و بدین ترتیب تلاش‌های روش‌شناختی و کوشش برای تنقیح و تبویب اصول و قواعد تفسیری را شامل می‌شود، حال آنکه «نظریه تفسیر» را عهده‌دار چنین فعالیت‌های ندانستیم. دلیل دوم آنکه بخش فلسفی این هرمنوتیک به معنای وسیع آن، گرچه با بخش عام نظریه تفسیر منطبق می‌شود، اما شامل عرصه‌هایی است که قطعاً از فضای «نظریه تفسیر» بیرون است. پیش از این اشاره کردیم که هرمنوتیک فلسفی دو عرصه متفاوت را دربر می‌گیرد و افزون بر تأمل در ماهیت فهم و شرایط وجودی حصول آن به حوزه فلسفه علم و فلسفه علوم اجتماعی نیز کشیده شده است که طبعاً این قسم مباحث آن به درون مایه «نظریه تفسیر» ربطی ندارد.^۱

نکته چهارم: اشاره شد که در فضای ادبیات تفسیری خودمان و ازگان متعددی نظیر «روش تفسیری»، «منهج تفسیری»، «مکتب تفسیری»، «مبانی تفسیر» و «قواعد تفسیری» متداول است. پرسش آن است که «نظریه تفسیری» مورد نظر ما به کدام یک از این تعابیر اشاره دارد؟

پیش از این در خلال توضیح مراد از «نظریه تفسیر»، نشان دادیم که آنچه ما از این اصطلاح اراده کرده‌ایم، به مجموعه‌ای از مباحث اشاره دارد که طبعاً بسیاری از این تعابیر نمی‌توانند دقیقاً آن مجموعه را پوشش دهند، بلکه گاه اساساً بی‌ارتباط با آن هستند؛ نظیر منهج و اتجاه تفسیری و نیز قواعد تفسیری، یا اگر در بخشی از مباحث اشتراک دارند، نظیر مباحث مربوط به «روش تفسیری»، بخش مهمی از مباحث نظریه تفسیر، بیگانه از موضوعات مطرح شده در «روش تفسیری» باقی خواهد ماند. مایه اشتراک مباحث نظریه

۱. برای توضیح بیشتر به منبع ذیل مراجعه نمایید:

Palmer, "Hermeneutics", published in *Contemporary Philosophy*, pp.462, 486-488.